

جایگاه و کارکرد روایات در تفسیر بر اساس دیدگاه علامه طباطبائی

مجتبی خطاط*

چکیده

روایات و آثار منقول معاصران نزول، بخشی از واقعیت تفسیر قرآن را به خود اختصاص داده و قرآن پژوهان همواره توجه ویژه‌ای به این روایات داشته‌اند. این در حالی است که علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان»، منهج تفسیر قرآن به قرآن و بی‌نیازی آن از روایات تفسیری را مطرح کرده است. این نوشتار با روش تحلیلی - توصیفی درصدد بررسی مبنای مرحوم علامه در مورد جایگاه روایات تفسیری و میزان و کیفیت کاربرد روایات تفسیری در تفسیر «المیزان» است. بنا بر تصریح علامه، تفسیر برخی از الفاظ مبهم آیات یا دستیابی به تفسیر برخی از آیات مشکل، نیازمند مراجعه به تفسیر پیامبر است. از دیگر سو، مرحوم علامه در بیان روش صحیح تفسیر، استفاده از روایات در موارد ممکن را لازم می‌شمارد. افزون بر این میبانی، علامه در تفسیر خود، ذیل بسیاری از آیات، به گونه‌های مختلف، از روایات تفسیری بهره جسته است.

کلیدواژه‌ها: سنت، روایات تفسیری، تفسیر قرآن به قرآن، علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، مناهج تفسیری.

مقدمه

البته پرسش اصلی این است که از منظر علامه طباطبائی، روایات چه جایگاهی در تفسیر دارد؟ با توجه به جایگاه والا و معتبر علامه در تفسیر و توجه قرآن‌پژوهان به آثار ایشان، در زمینه جایگاه روایت در تفسیر علامه پژوهش‌های بسیاری انجام گرفته است، اما به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از این منظر بررسی نکرده‌اند که آیا می‌توان با بررسی کاربردهای روایات تفسیری در تفسیر ایشان، دیدگاه و مبنای حقیقی ایشان را در زمینه جایگاه روایت در تفسیر به دست آورد؟

تفسیر در لغت و اصطلاح

«تفسیر» از ریشه «فَسَّرَ»، به معنای «بیان» می‌باشد (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۷۸۱). برخی «فَسَّرَ» را مقلوب «سَفَّرَ» (پرده برداشتن) دانسته‌اند (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۳۷). راغب اصفهانی درباره تفاوت دو واژه «سَفَّرَ» و «فَسَّرَ»، یکی را مختص اعیان خارجی و دیگری را برای بیان معانی مفاهیم معقول دانسته است. وی می‌نویسد: «فَسَّرَ و سَفَّرَ همان‌گونه که از نظر لفظی به هم نزدیک‌اند، مفهومی نزدیک به هم دارند؛ با این تفاوت که فَسَّرَ برای اظهار معنای معقول و مفاهیم غیر محسوس... و سَفَّرَ برای نمایاندن اشیای خارجی و محسوس به منظور دیدن است؛ برای نمونه، جمله «سَفَّرَتِ الْمَرْأَةُ عَن وَجْهَهَا وَأَسْفَرَتِ»؛ یعنی زن صورت خود را آشکار ساخت. جمله «أَسْفَرَ الصَّبْحُ»؛ یعنی سپیده صبح پدیدار شد (راغب اصفهانی، ۱۹۴۸، ص ۴۷).

«فَسَّرَ» (ثلاثی مجرد) در زبان عرب، به معنای

دانش تفسیر از علوم کهن و همزاد با نزول قرآن است. معاصران نزول به سبب دسترسی به پیامبر، رهیافتی مطمئن به تفسیر داشتند، اما در دوران‌های بعد، تکیه‌گاه در تفسیر، روایات موثق پیامبر و اهل بیت و صحابه و تابعان بود؛ برای نمونه، ابن عباس می‌گوید: «هر آنچه از تفسیر دارم، از علی رضی الله عنه است» (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۸۹). امروزه، پس از گذشت چهارده قرن از نزول قرآن و دوری از شرایط نزول و عدم دسترسی به معاصران نزول، دیدگاهی دیگر مبنی بر تفسیر قرآن به قرآن شکل گرفته است. روش تفسیری قرآن به قرآن ریشه در تفسیر پیامبر و اهل بیت دارد، اما استقلال قرآن در بیان مفاهیم و نادیده انگاشتن روایات تفسیری، رویکردی است که به علامه طباطبائی نسبت داده شده است. این در حالی است که دست‌کم، در بیش از یک ششم تفسیر المیزان ذیل عنوان «بحث روایی»، روایات تفسیری گزارش شده و حجم قابل توجهی از این تفسیر را به خود اختصاص داده است. حجم روایات گزارش شده در تفسیر المیزان، به خودی خود، دلیلی معتبر بر شناخت جایگاه و کارکرد روایات تفسیری نزد علامه نیست، اما می‌تواند منشأ طرح چند پرسش مطرح باشد:

۱. منشأ و سبب رویکرد علامه به طرح مسئله استقلال قرآن در بیان مفاهیم چیست؟
۲. بر اساس مبنای تفسیر المیزان، آیا روایات هیچ‌گونه جایگاهی در تفسیر ندارد؟
۳. آیا علامه در تفسیر خود به چنین مبنایی پایبند بوده است؟
۴. کاربرد روایات تفسیری نزد علامه تا حد پیش رفته است؟

سبب عوارضی، جلوی دید مخاطب قرار می‌گیرد. تفسیر از نگاه علامه طباطبائی در جایی است که دستیابی به مفهوم دشوار می‌نماید؛ چنان‌که ایشان می‌گویند: «پیامبر ﷺ در این باب (تفسیر)، در جایگاه آموزگار است. آموزش هم همان هدایت آموزگار کارآموده‌ای است که ذهن دانش‌آموز را به آن معارفی که "دستیابی بدان برایش دشوار است" ره می‌نماید» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۸۵).

البته ایشان بر آن است که هیچ‌یک از آیه‌های قرآن دارای پیچیدگی و ابهام‌گویی نیست؛ به گونه‌ای که ذهن در دریافت مفهوم آن سرگردان بماند. وی می‌نویسد: «همه اختلاف‌ها در مصداقی است که مفاهیم لفظی واژگان و جمله‌ها بر آن منطبق می‌شود» (همان، ج ۱، ص ۹).

بر این اساس، اختلاف برداشت‌ها به سبب گوناگونی مصداقی است که مفسران برای واژگان و جمله‌های قرآن در نظر گرفته‌اند، وگرنه مفهوم ظاهری آیات قرآنی، آشکار و بدون پیچیدگی است. این ابهام در تطبیق مصداقی، به انس انسان به ماده بازمی‌گردد. از آنجاکه بدن و قوای انسان مادی است و همواره با ماده سروکار دارد، معانی مادی به ذهن او سبقت می‌جوید؛ برای نمونه، انسان مادی از واژگان حیات و علم و قدرت و شنوایی و بینایی و... مفاهیم مادی آنها را درک می‌کند. همین‌گونه است هنگام شنیدن واژگان زمین و لوح و قلم و عرش و کرسی و ملک و شیطان که مصداقی طبیعی آنها به ذهن متبادر می‌شود.

سرمشأ این برداشت نیز آن است که همه واژگان کاربردی بشر برای امور مادی وضع شده است. بدین‌روست که اگر این واژگان و جمله‌ها در مورد

«روشن‌کرد» و «آشکار ساخت» می‌باشد (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۵۵). هنگامی که این ماده به باب ثلاثی مزید می‌رود، بر تأکید آن افزوده می‌شود. بر این اساس، تفسیر در لغت برای بیان تأکید در اظهار مفاهیم معقول می‌باشد؛ یعنی نهایت آشکارسازی مفاهیم معقول. علامه طباطبائی ذیل آیه «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنُ تَفْسِيرًا» (فرقان: ۳۳) می‌نویسد: «تفسیر - همان‌گونه که راغب گفته - مبالغه در آشکارسازی معنای معقول است؛ چنان‌که «فَسْر» به معنای آشکارسازی معنای معقول می‌باشد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۲۱۰).

معنای اصطلاحی تفسیر نیز برگرفته و ناظر به همان مفهوم لغوی این واژه است. ابن‌منظور می‌گوید: «تفسیر به معنای پرده برداشتن از لفظ مشکل است» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۵۵). اصطلاح «تفسیر قرآن» نیز به معنای پرده برداشتن از آیاتی است که به گونه‌ای مشکل می‌نماید. مفسر در راستای دستیابی به مراد استعمالی و جدی خداوند متعال می‌کوشد. علامه طباطبائی می‌گوید: «تفسیر بیان معانی آیات قرآن و کشف از مقاصد و مدلول آنهاست.» در این تعریف، بر دو عنصر تأکید شده است: دستیابی به معانی (مراد استعمالی) و پی بردن به مقصود و مراد واقعی گوینده (مراد جدی).

وجه نیاز به تفسیر

چنان‌که اشاره شد، تفسیر و پرده‌برداری از چهره آیات در جایی است که گونه‌ای ابهام یا اشکال بر آن وجود داشته باشد. البته این اشکال و ابهام به گونه ذاتی بر خود آیات وجود ندارد، بلکه این پرده، گاه به

خداوند متعال به کار رود، همان مفاهیم مادی با قیود زمینی آنها به ذهن تبادر می‌کند.

اکنون که مخاطب در دریافت مفاهیم قرآن با چنین اشکالی روبه‌روست، می‌بایست در تشخیص مصداق مفاهیم آیات، از جمود بر اُنس و پیش‌زمینه‌های ذهنی خود دست بردارد، و گرنه به مقاصد اصلی آیات دست نمی‌یابد و مراد بر او مشتبه می‌گردد.

از دیدگاه علامه، مفسران برای رفع این ابهام، دو رویکرد می‌توانند داشته باشند: یکی، آنکه اندوخته‌های علمی خود را پیش‌فرض بگیرند، سپس آیه را بر آن حمل کنند. دیگر، آنکه آیه‌ای از قرآن را با خود قرآن تفسیر کنند؛ به این صورت که با تدبر در قرآن، آیه‌ای نظیر آن را بیابند و به مفهوم آیه موردنظر دست پیدا کنند. به گفته علامه طباطبائی، روش دوم مطلوب و مورد تأیید قرآن است و روش نخست با آیه‌های قرآن - که آن را تبیان همه چیز و هدایتگر و نور معرفی می‌کند - نمی‌سازد (ر.ک. طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱).

نکته دیگر، آنکه قرآن کتاب هدایت می‌باشد و هر آنچه را در این زمینه لازم است، دربردارد، اما پرداختن به جزئیات احکام شریعت و تفصیل جزئیات را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واگذاشته است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴)؛ قرآن را به تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را به ایشان نازل شده است، بیان کنی.

از دیدگاه علامه طباطبائی بیان جزئیات احکام شرعی و تفصیل قصص و اموری همچون معاد، به پیامبر واگذار شده است و باید به روایات مراجعه کرد.

بنابراین، با وجود آنکه قرآن، خود، هدایت (آل عمران: ۱۳۸) و نور (نساء: ۱۷۴) و تبیان همه چیز (نحل: ۸۹) است، گاه در برخی از آیه‌های آن به سبب امری خارج از قرآن و گاه به سبب بلندای مفاهیم و کوتاهی واژگان و گاه به سبب نیاز به تفصیل جزئیات، نزد مخاطب ابهامی پیش می‌آید که برطرف‌سازی این ابهام و اشکال عارضی نیازمند تفسیر است. بر این اساس، روایات تفسیری در باب تفصیل جزئیات، نقش بسیار گسترده‌ای در تفسیر دارد. البته ممکن است گفته شود که تفصیل جزئیات، تفسیر شمرده نمی‌شود که این ادعایی غیرقابل پذیرش است.

نگاهی به برخی از مبانی علامه طباطبائی در تفسیر

۱. وحدت موضوعی هر سوره

از نگاه علامه طباطبائی، هریک از سوره‌های قرآن، موضوعی و هدفی یگانه دارند و آیه‌های آن سوره در راستای آن هدف نازل شده است. این ویژگی موجب پیوستگی آیات و شکل‌گیری سیاق واحد می‌گردد که این سیاق می‌تواند مفسر را در دستیابی به مفاهیم آیات مبهم یاری رساند. ایشان در این زمینه می‌گوید: «هر دسته از این سخنان خدای متعال - که آن را بخش بخش قرار داد و هر بخش را سوره نامید - گونه‌ای پیوستگی و هم‌بستگی و انسجام دارد که این ویژگی نه بین بخش‌های [منفرد] یک سوره و نه بین سوره‌ای با سوره دیگر وجود ندارد. از اینجا درمی‌یابیم که اهداف و مقاصد به‌دست آمده از سوره‌ها گوناگون است و ساختار هریک از سوره‌ها هماهنگ با بیان مفهومی ویژه و هدفی خاص است که سوره بدون

۳. کاربرد عقل در تفسیر و حجیت برداشت از آیات

قرآن

آن‌گونه که به برخی از حدیث‌گرایان نسبت داده شده است، آنان در فهم معانی آیات به روایات بسنده می‌کنند و اگر هم ذیل آیه‌ای، روایتی نرسیده باشد، در آن توقف می‌کنند؛ زیرا نه الفاظش ظهور دارد و نه روایتی درباره آن رسیده است. علامه طباطبائی با انتقاد شدید به این رویکرد، می‌نویسد: «خداوند هرگز حجیت عقل را در کتابش، باطل ندانسته است. چگونه چنین باشد، حال آنکه حجیت قرآن با عقل ثابت می‌شود! از طرفی، خداوند سخنان صحابه و تابعان را با وجود این همه اختلاف‌هایی که دارند، حجت قرار نداده است... بلکه خداوند به تدبر در آیات قرآن فراخوانده... و آن را هدایت و نور و روشنگر همه چیز قرار داده است. چگونه است که نور از دیگری نور می‌گیرد؟ این چه هدایتگری است که با واسطه هدایت دیگران، راه می‌نماید؟ این چه بیانگر فراگیری است که همه چیز را جز خودش، تبیین می‌کند؟» (همان، ج ۱، ص ۶۰۵).

۴. لزوم به تحکیم نینجامیدن تفسیر

ایشان معتقد است که مفسر نباید با پیش‌زمینه ذهنی سراغ آیات قرآن کریم برود. اگر مفسر نظریه‌ای خاص را مسلم بگیرد، آن‌گاه برای اثبات آن سراغ آیات قرآن کریم برود، تفسیرش به تحکیم می‌انجامد و این فرایند، «تطبیق» نام دارد نه تفسیر. علامه طباطبائی می‌نویسد: «این تفاوت دارد که پژوهشگر درباره معنای آیه بگوید که قرآن چه می‌گوید؛ یا بگوید: باید آیه را بر چه مفهومی حمل کنیم. سخن

دستیابی کامل بدان، پایان نمی‌پذیرد. بر این اساس، بسمله در آغاز هر سوره به هدف ویژه همان سوره باز می‌گردد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۶).

۲. وجود روحی یگانه در سراسر آیه‌های قرآن

در نگاه علامه طباطبائی، قرآن روحی یگانه دارد که به گونه‌ای یکپارچه در کالبد همه آیه‌های قرآن دمیده شده است. این حقیقت همان جان سخن پروردگار در قرآن است که نه از سنخ واژگان و مفاهیم، بلکه از سنخ عالم امر است و در جایگاه عالم ملکوت می‌باشد و هرگز دست خاکیان بدان نمی‌رسد. ایشان در این زمینه می‌گوید: «بر اساس آیات شریف قرآن، در پس واژگانی که ما آن را در قرآن می‌خوانیم و مفاهیمی که بدان دست می‌یابیم، امری وجود دارد که برای قرآن، به منزله روح در پیکر و حقیقت متمثل با مثال است. این همان چیزی است که خداوند متعال آن را کتاب حکیم نامیده و همان است که معارف قرآن و مفاهیم آن بدان تکیه دارد و نه از سنخ واژگان پراکنده است و نه از سنخ مفاهیم به‌دست آمده از واژگان» (همان، ج ۳، ص ۵۴).

بنابراین، قرآن روحی یکپارچه دارد که موجب وحدت سیاق همه آیات قرآن می‌شود؛ چنان‌که علامه می‌نویسد: «قرآن حقیقتی دیگر در پس دریافت‌های ما با فهم عادی دارد... این همان چیزی است که به یگانگی قرآن می‌انجامد و نزول غیرتدریجی آن را ممکن می‌سازد» (همان، ج ۲، ص ۱۷).

بر اساس این مبنا، قرآن سیاقی یگانه دارد؛ از این رو، می‌توان از هر آیه قرآن برای برطرف‌سازی ابهام آیه‌ای دیگر بهره جست.

فراخوانی به تدبر در قرآن است. قرآن کریم انسان‌ها را به تدبر در معانی قرآن فراخوانده است؛ برای نمونه می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (نساء: ۸۲)؛ آیا در معانی قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود، همانا در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. این آیه تصریح می‌کند که اگر کسی در قرآن بیندیشد و آن را بررسی کند، خود به این نکته دست می‌یابد که از جانب خدا آمده است. لازمه این فراخوانی به تدبر در قرآن آن است که پژوهشگر بتواند به معارف قرآن دست یابد؛ چنان‌که علامه طباطبائی می‌گوید: «از آیه به دست می‌آید که فهم عادی به قرآن دسترسی دارد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۱). ایشان در جای دیگر می‌گویند: «اگر آیات در معانی خودشان ظهوری نداشتند، تأمل و تدبر در آنها و همچنین حل اختلافات صوری آنها به واسطه تأمل و تدبر معنا نداشت» (طباطبائی، ۱۳۵۳، ص ۳۱).

۲. ناسازگاری با اوصاف قرآن

بنا بر تصریح آیات، قرآن، نور (نساء: ۱۷۴)، تبیان همه چیز (نحل: ۸۹)، هدایتگر (آل عمران: ۱۳۸) و بیانی روشن (انعام: ۱۱۴) است. نیازمندی به چیزی غیر از قرآن برای دسترسی به مفاهیم آن با اوصاف یادشده نمی‌سازد. چگونه ممکن است قرآن نور باشد و برای نوررسانی به منبعی دیگر نیاز داشته باشد؛ یا چگونه قرآن تبیان همه چیز است، جز خودش؛ یا چگونه قرآن بیانی روشن است، اما این بیان وابسته به بیانی دیگر می‌باشد؟
 علامه طباطبائی در این زمینه می‌نویسد: «قرآن

نخست، مستلزم فراموش کردن همه پیش‌زمینه‌های ذهنی هنگام بحث است و اینکه باید بر چیزی تکیه کرد که در ذهن پژوهنده نیست. سخن دوم نیز براساس پذیرش دیدگاه‌هایی خاص در مسئله و پایه‌گذاری بحث بر آن است. روشن است که گونه دوم پژوهش در خود معنا نیست» (همان، ص ۶).

ایشان در جای دیگر می‌گویند: «همه این روش‌ها (روش روایی و متکلمان و فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی و اجتماعی) در یک کاستی ناجور مشترک‌اند و آن، اینکه همگی تحمیل نتایج بررسی‌های علمی یا فلسفی خارج از مدلول آیات است؛ از این رو، به جای آنکه تفسیر باشند، تطبیق هستند» (همان، ص ۸).

بی‌نیازی قرآن نسب به روایات در بیان مفاهیم

علامه طباطبائی معتقد به عدم وابستگی قرآن به سنت است؛ به این معنا که قرآن برای رساندن مفاهیم و مقاصد خود، نیازی به سنت ندارد. از مجموع سخنان پراکنده علامه طباطبائی در تفسیر خود در کتاب قرآن در اسلام، می‌توان سه دلیل را برای این مدعا پیدا کرد. این سه دلیل به شرح ذیل است:

۱. استقلال قرآن در بیان مفاهیم

آیه‌های بسیاری از قرآن کریم بر استقلال قرآن در مفهوم‌رسانی دلالت می‌کند. آیاتی که خطاب به گروه خاص است و با آنان سخن می‌گوید، نشان از شایستگی مخاطبان در فهم خطاب‌های قرآنی دارد. نیز تحدی‌ها و احتجاج‌های قرآن مستلزم شناخت مخاطبان نسبت به مفاهیم آیه‌های قرآن است، وگرنه تحدی و احتجاج‌ها بی‌معنا بود. از جمله این موارد،

است که پاسخ‌گوی همه ابهام‌ها نیست. علامه در این باره می‌نویسد: «[این] طریقه‌ای است محدود در برابر نیاز نامحدود؛ زیرا ما در ذیل شش هزار و چند صد آیه قرآنی، صدها و هزارها سؤالات علمی و غیرعلمی داریم. پاسخ این سؤالات و حل این معضلات و مشکلات را از کجا باید دریافت نمود؟... بسیاری از آیات قرآنی هست که در ذیل آن، از طریق عامه و خاصه، حدیث وارد نشده است» (طباطبائی، ۱۳۵۳، ص ۸۹).

۲. بی‌اعتباری: در میان روایات تفسیری، انبوهی از روایات ضعیف و منکر وجود دارد که نمی‌توان بدان اعتماد کرد؛ برای نمونه کمتر از ۲۵۰ روایات نبوی در باب تفسیر از طریق اهل سنت و جماعت گزارش شده است که بسیاری از آنها ضعیف و برخی از آنها منکر می‌باشد (همان).

کارکرد سنت در تفسیر از نگاه علامه طباطبائی

از دیدگاه علامه طباطبائی، سنت دو کارکرد قطعی دارد که ایشان به‌طور صریح، به آنها اشاره کرده است:

۱. آموزش شیوه تفسیر: از نگاه علامه طباطبائی، پیامبر در جایگاه آموزگاری است که شیوه تفسیر قرآن را می‌آموزد، از این روست که مفسر می‌بایست در گام نخست، شیوه تفسیر را از ایشان بیاموزد، آنگاه به تفسیر بپردازد. ایشان می‌گوید: «وظیفه مفسر این است که به احادیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام که در تفسیر قرآن وارد شده، مرور و غور کرده، به روش ایشان آشنا شود، پس از آن، طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد، به تفسیر قرآن پردازد» (همان، ص ۹۲).

مجید... خود را نور و روشن‌کننده و بیان‌کننده همه چیز معرفی می‌کند و البته چنین چیزی در روشن شدن خود نباید نیازمند دیگران باشد» (طباطبائی، ۱۳۵۳، ص ۸۵).

۳. لزوم دور

بنا بر روایات متواتر، می‌بایست روایات رسیده از پیامبر را بر قرآن عرضه کرد. این نیز مستلزم وجود مفاهیم سخنان ماثور پیامبر در قرآن و امکان رهیافت به این مفاهیم قرآنی است. از طرفی، اگر دستیابی به مفاهیم قرآن وابسته به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، به دوری باطل می‌انجامد؛ چراکه روایات پیامبر باید به قرآن عرضه شود و این وابسته است به امکان دستیابی به این مفاهیم در قرآن که این امکان وابسته است به روایات پیامبر و این دوری باطل می‌باشد. علامه طباطبائی می‌گوید: «اخبار متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله به تمسک به قرآن و عرضه روایات منقول از پیامبر صلی الله علیه و آله بر قرآن سفارش می‌کند. این سفارش در صورتی مفهوم می‌یابد که بتوان همه سخنان نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله را از قرآن به دست آورد. اگر این مفاهیم وابسته به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، دوری باطل است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۸۵).

مشکلات روایات تفسیری

با صرف نظر از بررسی کارکرد و جایگاه روایات تفسیری، این روایات در متن واقع، با اشکال‌هایی روبه‌روست که اتکای کامل بدان، به محدودیت در تفسیر می‌انجامد. این اشکال‌ها بدین شرح است:

۱. محدودیت: در برابر پرسش‌های نامحدود نسبت به بیش از شش هزار آیه، روایات محدودی در دست

۲. بیان جزئیات احکام و تفصیل داستان‌ها و معارفی همچون معاد: علامه طباطبائی می‌گوید: «دستیابی به جزئیات احکام راهی جز بیان پیامبر ﷺ ندارد؛ چنان‌که قرآن نیز در آیه ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُم عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (حشر: ۷) به پیامبر ارجاع داده است. همین‌گونه است تفصیل قصص و معارفی چون معاد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۸۴).

ایشان در این سخن خود، بیان جزئیات احکام و تفصیل داستان‌ها و اموری همچون معاد را که بشر بدان دسترسی ندارد، بر عهده پیامبر ﷺ دانسته است که این، خود، گستره فراگیری از آیات قرآن کریم را دربر می‌گیرد. بی‌تردید، تفصیل و بیان جزئیات احکام شریعت، تفسیر قرآن شمرده می‌شود؛ برای نمونه، اگر در قرآن کریم، انسان مأمور به خواندن نماز شده است، این مهم، تنها زمانی امکان تحقق می‌یابد که به بیان پیامبر درباره چگونگی اقامه نماز مراجعه شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «نماز بر رسول خدا ﷺ نازل شد، اما خداوند برای آنان مشخص نکرد که سه رکعت باشد یا چهار رکعت تا آنکه پیامبر ﷺ، خود آن را برای مردم بیان کرد... نیز فرمان حج فرود آمد، اما به آنها نگفت که هفت دور طواف کنید تا آنکه رسول خدا ﷺ، خود آن را برای مردم تفسیر کرد» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۲۸۷).

بنابراین، سنت در این دست آیات، مفسر قرآن و بیانگر مواضع اجمال و ابهام است. آیت‌الله معرفت در این‌باره می‌نویسد: «همه روایات مربوط به شریعت، تفسیر مبهمات قرآن و تفصیل مجملات آن است» (معرفت، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۶۲).

بازخوانی و احصای آیات الاحکام، گستره و جایگاه پراهمیت روایات تفسیری را روشن‌تر می‌سازد. درباره تعداد آیات الاحکام قرآن، چند دیدگاه وجود دارد. برخی آن را ۱۵۰ آیه و برخی پانصد و برخی هشتصد آیه دانسته‌اند. گاه نیز آیات احکامی که مستقیماً مرتبط با اعمال مکلفان است، حدود دو هزار آیه برشمرده شده است (ر.ک. خطاط، ۱۳۹۰، ص ۳۷-۳۹). این، همه، نشان می‌دهد که از نگاه علامه طباطبائی، سنت در تفسیر قرآن جایگاهی مهم دارد؛ بنابراین، شاید در نگاه نخست، چنین بنماید که ایشان به محدودسازی گستره سنت در تفسیر معتقد است، اما حقیقت، آن است که این استثنای اکثر، قاعده پیش‌گفته را مخدوش می‌کند و خود، تبصره‌ای فراگیرتر از قاعده می‌باشد.

جایگاه روایات در تفسیر بر اساس مبنای علامه طباطبائی

چه‌بسا در نگاه نخست، علامه در زمره کسانی شمرده شود که جایگاهی برای روایات در مقام تفسیر قایل نیست؛ چنان‌که برداشت رایج نسبت به ایشان همین است. این در حالی است که واکاوی و بازخوانی سخنان علامه طباطبائی در این باب، جایگاهی دیگر را برای روایات در تفسیر ترسیم می‌کند.

علامه طباطبائی در مقابل دیدگاه اخباری‌ها و متحدان جمودنگر، نظریه استقلال قرآن در بیان مفاهیم را مطرح کرده است. آن‌گونه که به این گروه نسبت داده شده است، آنها بر آنند که مخاطب به مفاهیم قرآنی راهی ندارد و جز از راه آثار روایی نمی‌تواند به معانی آیات دست یابد. بر این اساس،

خور کند، سپس طبق دستور روایات، به تفسیر قرآن پردازد» (همان، ص ۶۴ و ۶۵). همچنین ایشان در بیان روش صحیح تفسیر، در کنار لزوم بهره‌گیری از آیات دیگر و استنطاق آیه، استفاده از روایات را در موارد ممکن، ضروری شمرده است (همان، ص ۸۸).

۴. هماهنگی برداشت‌های تفسیری روش قرآن به قرآن با تفسیر پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام: بر اساس دیدگاه علامه طباطبائی، برای فهم قرآن باید از راهی گذشت که سنت نشان می‌دهد. برداشت علامه نیز آن است که راه معتبر از نگاه سنت، تفسیر قرآن به قرآن است و برداشت‌های تفسیری از این رهگذر، هماهنگ با تفسیر پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام می‌باشد.

بنابر تصریح ایشان، «تفسیری که آنان (پیامبر و اهل بیت) کنند، با تفسیری که واقعاً از انضمام آیات به همدیگر به دست می‌آید، مخالف نخواهد بود» (همان، ص ۸۷). این سخن نشان می‌دهد که پیامبر و اهل بیت ممکن است در تفسیر، روشی جز روش قرآن به قرآن را می‌پیمودند که البته از نگاه علامه، تفسیر به دست آمده از آن روش، مخالفی با روش تفسیر قرآن به قرآن نخواهد داشت. بر این اساس، تفسیر قرآن به قرآن از آن جهت معتبر است که هماهنگ با تفسیر پیامبر و اهل بیت می‌باشد.

۵. لزوم برگزیدن روایات تفسیری هماهنگ با مضمون آیه: از نگاه علامه طباطبائی، مفسر می‌بایست به روایات تفسیری هماهنگ با مضمون آیه مراجعه کرده، آنها را در تفسیر خود برگیرد. وی می‌نویسد: «وظیفه مفسر این است که... از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده، به آنچه موافق مضمون آیه است، اخذ نماید» (همان، ص ۹۲).

اگر اثری از پیشینیان در دست باشد، همان معتبر و حجت است، وگرنه باید توقف کرد و راهی به مفاهیم قرآنی وجود ندارد.

مرحوم علامه در برابر این دیدگاه منجمد، سخن از رهیافت مفسران به معانی قرآن را مطرح کرده و به آیات هدایت و نور و بیان و... استناد جسته است. بر این اساس، علامه هرگز درصدد نادیده انگاشتن جایگاه روایات در تفسیر نیست، بلکه در راستای اثبات امکان و حجت برداشت‌های قرآن به قرآن می‌کوشد. نشانه‌های این ادعا را در قراین ذیل می‌توان جست و جو کرد:

۱. اعتبار سنت در بیان تفصیل احکام و داستان‌ها و معارف دست‌نیافتنی همچون معاد: پیش‌تر به شرح این مطلب پرداختیم.

۲. جایگاه معلمی پیامبر و ائمه در باب تفسیر: به گفته علامه، جایگاه پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام در برابر قرآن، جایگاه آموزگار معصومی است که در تعلیم خود، هرگز خطا نکرده‌اند (طباطبائی، ۱۳۵۳، ص ۸۷). بر این اساس، مفسر باید تفسیر و شیوه تفسیر را از پیامبر و اهل بیت بیاموزد.

۳. لزوم مراجعه مفسر به روایات، پیش از پرداختن به تفسیر: شاید گویاترین شاهد بر ادعای پیش‌گفته همین نکته باشد که علامه طباطبائی مراجعه مفسر به روایات را پیش از ورود به تفسیر لازم شمرده است. اگر علامه هیچ‌گونه جایگاهی برای روایات در تفسیر قایل نبود و دسترسی به قرآن را امری کاملاً جدا از سنت می‌دانست و آن را مستقل ذاتی قلمداد می‌کرد، این سخن وی درباره لزوم مراجعه به روایات معنا نداشت. وی می‌نویسد: «وظیفه مفسر این است که در روایات

کاربرد روایات در تفسیر المیزان

از جمله شواهد اعتبار روایات تفسیری نزد علماء طباطبائی، مواردی است که ایشان در تفسیر خود، به روایات استناد جسته است که در ادامه، مواردی از آن در قالب هشت بخش بیان می‌شود.

۱. تکیه کامل بر روایت در تفسیر

علماء طباطبائی در برخی از آیات قرآن، آشکارا و با تکیه کامل بر روایات تفسیری، آیه را تفسیر کرده است؛ مانند تفسیر ایشان ذیل آیه تطهیر. مفهوم جمله «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب: ۳۳) متوقف بر شناخت مراد از اهل بیت است؛ به ویژه آنکه این جمله در میان آیات مربوط به همسران پیامبر آمده است. علماء پس از بیان احتمال‌های گوناگون و استدلال در ردّ هر یک، با استناد کامل به روایات شأن نزول اثبات می‌کند که مراد از اهل بیت، پنج تن آل عبا (پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام) هستند. ایشان در این باب افزون بر روایات اهل بیت، به گزارش‌های همسران و صحابه پیامبر تکیه و اعتماد می‌کند (ر.ک. طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۳۱۰ و ۳۱۱).

بنابراین، علماء طباطبائی در مواردی که ابهام آیه یا مراد واژه‌ای در یک آیه وابسته به مراجعه آثار روایی است، نه تنها آن را معتبر، بلکه خود وی در تفسیر، بدان استناد کرده است.

نمونه دیگر در این باب، عبارت «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ» در این آیه است: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳)؛ و کسانی که کافر شدند،

می‌گویند: «تو فرستاده نیستی.» بگو: «کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.» در این آیه، در پاسخ به انکار رسالت پیامبر، یکی از حجت‌ها، کسی معرفی شده که نزد او دانش کتاب است. مفسران درباره مراد از «کتاب» و عبارت «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» احتمال‌های گوناگونی را مطرح کرده‌اند؛ از جمله اینکه مراد از کتاب، لوح محفوظ است و مراد از این عبارت، خدای سبحان است؛ یا اینکه مراد از کتاب، تورات و انجیل است و مراد از عبارت، علمای اهل کتاب هستند و اقوالی دیگر (ر.ک. زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۵۳۶). علماء طباطبائی به این اقوال اشاره کرده، آنها را ردّ می‌کند، اما هنگامی که می‌خواهد از مراد آیه سخن بگوید، مستندی جز روایات و سخن مفسران نمی‌آورد و می‌نویسد: «بدین سان (بررسی و ردّ سخن مفسران)، آنچه گروهی از مفسران گفته‌اند و روایاتی از طریق ائمه اهل بیت علیهم‌السلام گزارش شده است، تأیید می‌شود و آن اینکه آیه درباره علی علیه‌السلام نازل شده است... اگر در این باره سخنی جز فرموده پیامبر در حدیث متواتر ثقلین از طریق شیعه و سنی نرسیده بود، همان برای اثبات این ادعا کافی بود» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۸۷).

نمونه‌هایی از این دست در تفسیر المیزان بسیار است و نشان می‌دهد که علماء افزون بر معتبر دانستن آثار روایی، از آن در تفسیر خود بهره جسته است (برای نمونه، ر.ک. همان، ج ۶، ص ۸۵).

علماء در قاعده‌ای کلی، بر آن است که نمی‌توان در تفسیر، از اسباب نزول مآثور چشم پوشید. ایشان در این باره چنین می‌نویسد: «اگر در تفسیر آیه،

حتی از دل خواه خود نباید پیروی کند، و با نظر وسیع تر از آن، اینکه نباید از خدا غفلت کرد و به غیر او التفات داشت.

همین ترتیب، یعنی ظهور یک معنای ساده ابتدایی از آیه و ظهور معنای وسیع تری به دنبال آن و همچنین ظهور و پیدایش معنایی در زیر معنایی، در سرتاسر قرآن مجید جاری است و با تدبر در این معانی، معنای حدیث معروف که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأثور و در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۱) روشن می شود» (طباطبائی، ۱۳۵۳، ص ۳۵ و ۳۶).

در اینجا، اصل وجود بطون قرآنی از روایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دست آمده، آن گاه چند بطن برای آیه مطرح گردیده است.

علامه در جای دیگر، دو قاعده را از روایات تفسیری اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برداشت کرده است. ایشان ذیل آیه «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (بقره: ۱۱۵) دو روایت نقل کرده است. در روایت نخست، امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ با استناد به جمله «فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» می فرماید: نمازگزار جاهل به قبله، اگر در وقت نماز فهمید که نمازش رو به قبله نبوده است، باید نماز را تکرار کند (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۹). در روایت دیگر، امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» می فرماید: خداوند این آیه را آن را به هر سو خواند (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۵۶؛ قمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۵۹). علامه در ادامه درباره این دو دسته روایت می گوید: «این یکی از کلیدهای

روی گردانی از چنین اسباب نزول مأثور با وجود تکاثر و تراکم آنها جایز نباشد، نمی توان به هیچ یک از اخبار اسباب نزول مأثور در هیچ آیه قرآن اعتماد کرد که بطلان این سخن آشکار است» (همان، ص ۸). نمونه دیگر از مراجعه مستقیم علامه به روایات و دستیابی به تفسیر، ذیل آیه «الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» (آل عمران: ۱۷) است. ایشان در تفسیر عبارت «المستغفرین بِالْأَسْحَارِ» می نویسد: «سنت آن را به نماز شب و استغفار در قنوت و تر تفسیر کرده است.» در این سخن، تنها مستند علامه، سنت و روایات تفسیری است و ایشان دلیلی از آیات دیگر نمی آورد. بی تردید، اگر ایشان ملتزم به صرف تفسیر قرآن با قرآن بود، هرگز به چنین تفسیری دست نمی یافت؛ چراکه نه تعبیر خود آیه و نه هیچ آیه دیگر بر این تفسیر دلالت نمی کند.

۲. برگرفتن مبانی و قواعد تفسیری با استناد به

روایات

علامه طباطبائی نه تنها اصل روش تفسیر قرآن به قرآن را از سنت برگرفته، در مواردی، اصولی کلی در دریافت مفاهیم قرآنی را از سنت آموخته است؛ برای نمونه، ایشان در باب اثبات بطن برای قرآن، نخست، روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در نظر گرفته است، سپس به بطن گیری از قرآن می پردازد. وی می نویسد: «از آیه کریمه «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا» (نساء: ۳۶) ابتدائاً فهمیده می شود اینکه نباید بت ها را پرستش نمود، و با نظری وسیع تر اینکه انسان از دیگران به غیر اذن خدا، اطاعت نکند، و با نظری وسیع تر از آن، اینکه انسان

متعال در این آیه می فرماید: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ... ذَلِكَ فِسْقُ الْيَوْمِ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (مائده: ۳)؛ بر شما حرام شده است مردار و خون و... امروز کسانی که کافر شده‌اند، از دین شما نومید گردیده‌اند، پس از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گرداندم و اسلام را برای شما، آیینی برگزیدم. هرکس دچار گرسنگی شود، بی آنکه به گناه متمایل باشد، [اگر از آنچه منع شده است، بخورد]، بی تردید، خدا آمرزندهٔ مهربان است.

علامه در تفسیر خود، هنگامی که به جمله «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» می‌رسد، با استناد به سیاق جملات پیش و پس از آن، اثبات می‌کند که این جمله در بین عبارات‌های پیرامونی‌اش، معترضه است؛ زیرا جمله «بر شما حرام شده است مردار و خون... این نافرمانی خداست» در کنار جمله «هرکس دچار گرسنگی شود، بی آنکه به گناه متمایل باشد، [اگر از آنچه منع شده است، بخورد]، بی تردید، خدا آمرزندهٔ مهربان است»، عبارتی کامل را تشکیل می‌دهد که مفهوم آن، نیازی به جمله «امروز کافران از دین شما نومید شده‌اند» ندارد. علامه این برداشت از آیه را با اخبار شأن نزول و سخن مفسران تأیید کرده، به روایاتی اشاره می‌کند که برای عبارت «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» شأن نزولی مستقل یاد کرده‌اند و می‌گویند که جمله «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» در عرفه نازل شد. نیز وی در ادامه، با استناد به سخن صحابه و

اصلی تفسیر در روایات است که گاه از عام، یک حکم و از عام به ضمیمه خاص، حکم دیگر استفاده می‌شود. ایشان سپس از مضمون این دو دسته روایت، دو قاعده کلی درباره آیات قرآن استنباط کرده، می‌نویسد: «از مضمون سخنان ائمه علیهم‌السلام می‌توان دو قاعده را در مورد معارف قرآنی به دست آورد:

نخست: هریک از تعبیرهای قرآن به تنهایی، معنایی را می‌رساند و با قیودی که همراه دارد، معنایی دیگر را بیان می‌کند؛ برای نمونه، در آیه ﴿قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ (انعام: ۹۱) چهار مضمون را دربردارد: "قُلِ اللَّهُ"؛ "قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ"؛ "قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ". این قاعده در همه آیات از این دست جاری است.

دوم: اگر دو قصه یا دو معنا در جمله‌ای یا مانند آن مشترک باشند، هر دو قصه به یک مرجع باز می‌گردند.

این دو قاعده، دو راز قرآنی هستند که در پس آن اسراری نهفته است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۶۰).

۳. پشتیبانی تفسیر با روایت

علامه در موارد بسیاری، برداشت‌های تفسیری خود را با روایات تأیید کرده است که این نشان از جایگاه روایات از نگاه وی دارد. در حقیقت، ایشان درستی برداشت خود را مؤید به روایات می‌کند که در این راه، افزون بر روایات تفسیری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام، گزارش‌های صحابه و تابعان و مفسران نیز ملاک تأیید قلمداد شده است. نمونه این مورد را می‌توان در تفسیر آیه ۳ سوره «مائده» یافت. خداوند

بزرگان کفار و سران قریش در مکه باشد؛ آنان که عناد ورزیدند و در امر دین لجاجت کردند و در این راه، تلاشی را فرو نگذاشتند. آنها هرگز ایمان نیاوردند... امکان ندارد که این تعبیر برای همه کفار باشد، وگرنه باب هدایت بسته می شد» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۲).

به نظر می رسد برداشت خلاف ظاهر مفسر از این آیه مستند به روایاتی در این باب است که آیه را ناظر به گروهی خاص از کافر می داند.

نمونه دیگر از تفسیر بر اساس پشتوانه رجوع به روایت، برداشت مفسر از تعبیر «رَجُلٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ» (غافر: ۲۸) است. این تعبیر می گوید: «مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت.» بنابراین، تعبیر یادشده تنها بر پنهان داشتن ایمان دلالت می کند و نه بیشتر، اما علامه می گوید: «از ظاهر سیاق به دست می آید که آن مرد از قبلیان و خواص فرعون بوده است و آنان از ایمانش بی خبر بودند؛ زیرا او از باب "تقیه" ایمانش را پنهان می کرده است» (همان، ج ۱۷، ص ۳۲۸). آیه یادشده هیچ گونه دلالت بر تقیه نمی کند، اما علت برداشت تقیه از این آیه در چند صفحه بعد این تفسیر روشن می شود؛ آنجا که مفسر به روایتی از امام صادق علیه السلام اشاره می کند که حضرت می فرماید: «تقیه دین من و دین پدران من است و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد. تقیه سپر الهی در زمین است؛ زیرا اگر مؤمن آل فرعون اسلام را آشکار می کرد، کشته می شد» (همان، ص ۳۳۸).

۵. تبیین مفاهیم مطلق قرآن با روایات

گاه قرآن واژه ای را به طور مطلق به کار برده و در لسان

تابعان و مفسران متأخر، این برداشت خود را تأیید می کند که دو جمله «الْيَوْمَ يَيْسُ...» و «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...» به هم پیوسته و مستقل از جملات پیرامونی خود در آیه هستند (ر.ک. طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۶۷ و ۱۶۸).

۴. تفسیر آیه بر اساس پیش زمینه های ذهنی از

روایات

در مواردی نیز علامه طباطبائی با پشتوانه ذهنی و پیش مراجعه به روایات، به استنباط از قرآن می پردازد و آیه ای را تفسیر می کند. روشن است که این فرایند، مستند به دریافت مفهوم از روایت است.

برای نمونه، خداوند در سوره «بقره» به صورت عام می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (بقره: ۶). سیاق این آیه فراگیر است و به صورت عام می گوید: کسانی که کفر ورزیدند، چه بیمشان دهی و چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است و آنها ایمان نخواهند آورد. این تعبیر شامل همه کافران در همه زمان ها می شود، اما بر اساس روایات، این آیه در شأن گروهی خاص از کافران - که ویژگی های خاصی داشتند - نازل شده است. ابن عباس می گوید: مقصود این آیات، احبار و بزرگان دین یهودند که از روی حسد و عناد، نبوت پیامبر را نپذیرفتند. انس نیز گفته که این آیات در شأن ابوجهل و پنج تن از خاندان وی نازل شده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۲۸).

علامه طباطبائی نیز بر آن شده است که بر خلاف ظاهر آیه، نباید آن را به طور عام تفسیر کرد، بلکه باید آیه را ناظر به گروهی خاص از کافران دانست. ایشان می نویسد: «بعید نیست که مراد از این کافران، همان

ایشان راه یافتگان‌اند. اصطلاح «ظلم» در این آیه، مصادیقی گوناگون دارد؛ چنان‌که علامه ذیل این آیه درباره مراتب و مصادیق مختلف آن سخن گفته، اما ایشان در ادامه می‌نویسد: «ظلم در آیه، به سبب اختلاف مراتب ایمان، اطلاق دارد و از آنجا که مقام آیه، مقام احتجاج با مشرکان است، اطلاق ظلم در آیه تنها بر ظلم شرک منطبق می‌شود» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۲۰۲).

انصاف، آن است که در این آیه باید به خواننده حق داد که مفهوم گسترده ظلم را از ظاهر و سیاق آیه برداشت کند و چنین انطباقی (انطباق ظلم بر شرک) را نمی‌توان از ساختار آیه به دست آورد. اینکه روی سخن آیه با مشرکان است، قرینه‌ای بسیار دور بر آن است که ظلم بر شرک منطبق شود. مؤید این ادعا، برداشت معاصران نزول آیه است. بنا بر گزارش ابن مسعود، هنگامی که این آیه نازل شد، بر مردم سخت آمد و به پیامبر ﷺ گفتند: «ای فرستاده خدا، کدام یک از ما بر خود ستم نکرده است؟» پیامبر ﷺ فرمود: «مراد آیه آن نیست که شما فکر می‌کنید، بلکه مراد، تنها شرک است» (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۲۷). پیش‌آگاهی از روایت یادشده، به تفسیر پرداخته، آن‌گاه برداشت خود را به گونه‌ای با سیاق آیات پیوند داده است.

۶. تأیید دوسویه تفسیر و روایات

علامه طباطبائی در موارد بسیاری، تفسیر خود را با روایات تأیید کرده و گاه برداشت خود را مؤید روایات دانسته است. یکی از نمونه‌های تأیید تفسیر با روایت، ذیل آیه ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

روایات، آن واژه تبیین شده است. واژه «کفر» و مشتقات آن در قرآن بسیار به کار گرفته شده و عموماً در برابر «ایمان» و به معنای انکار خداوند یا انکار رسالت پیامبران یا انکار قیامت استعمال شده است. از جمله کاربردهای این واژه در آیه، وجوب حج است که خداوند می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران: ۹۷)؛ برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است؛ بر کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هرکه کفر ورزد، به یقین، خداوند از جهانیان بی‌نیاز است. پرسش، این است که کفر در اینجا به چه معناست؟ علامه طباطبائی ذیل این آیه می‌نویسد: «کفر در اینجا به معنای کفر ورزیدن به فروع است؛ همانند کفر به سبب ترک نماز و زکات؛ بنابراین، مراد از کفر، ترک است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۵۵). وی در ادامه به روایتی از امام صادق علیه السلام اشاره می‌کند که حضرت در آن، کفر را به «ترک کردن» تفسیر کرده است (ر.ک. عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۱۹۲). البته در ادامه، مفهوم کفر قیود دیگری نیز خورده که آن هم مستند به روایات تفسیر اهل بیت علیهم السلام می‌باشد (نصیری، ۱۳۸۶، ص ۴۶۵ و ۴۶۶) بنابراین، به نظر می‌رسد که در این مورد نیز علامه با در برخی از موارد نیز قرآن واژه‌ای را به کار برده است که مصادیق گوناگونی دارد. مفسر می‌بایست در این‌گونه موارد، مصداق صحیح را بیابد تا آیه را به درستی تفسیر کند؛ برای نمونه، خداوند از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند که به بت‌پرستان گفت: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (انعام: ۸۲)؛ آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیالودند، آنان را ایمنی است و

این برداشت علامه طباطبائی به روایت پیش گفته باز می‌گردد؛ چنان‌که خود ایشان بدان تصریح کرده است (ر.ک. همان، ص ۱۶۳).

۷. مراجعه به روایات برای بررسی احتمال‌های گوناگون

در آیات مبهم و دستیابی به برداشت صحیح علامه تصریح می‌کند که اگر آیه‌ای مراد آشکار و صریحی نداشت، می‌توان و بلکه می‌بایست به گزارش‌های روایی مراجعه کرد. ایشان برای تعیین مراد از «الیوم» در آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (مائده: ۳) احتمال‌های گوناگونی را مطرح کرده، هر یک را به نقد می‌کشد؛ از جمله اینکه مراد، روز تکمیل دین و بسته شدن باب تشریح باشد. وی سپس با رد این احتمال، به روایاتی اشاره می‌کند که می‌گویند: پس از نزول این آیه، برخی از احکام دیگر تشریح شد. ایشان می‌گویند: مبادا بگویی که باید آیه را مقدم داشت؛ چرا که آیه در جایی مقدم می‌شود که صراحت و مفهوم آشکاری داشته باشد و در اینجا مشخص نیست که مراد از یوم، چه روزی است. در این زمینه، احتمال‌های گوناگونی مطرح است و باید تک‌تک این احتمال‌ها را بررسی کرد که روایات مذکور نیز در مقام بیان این احتمال‌ها می‌تواند باشد (ر.ک. طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۷۱).

۸. توسعه دادن مضمون آیات

در روایات بسیاری، مدلول آیات توسعه داده شده و این، نشان می‌دهد که برخی از روایات بر برداشت اولیه از آیات حکومت یا ورود دارند (ر.ک. نصیری، ۱۳۸۶، ص ۴۶۹). خداوند متعال در مورد حسرت

وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ﴿نساء: ۱۱۳﴾ رخ نموده است. علامه می‌نویسد: «مراد از انزال و تعلیم در این آیه، دو گونه علم است: یکی تعلیم با وحی و نزول روح الامین بر پیامبر ﷺ و دیگری، تعلیم از رهگذر القای در قلب و الهام پنهانی الهی بدون فرورستاندن فرشته». ایشان در ادامه می‌گویند: «این برداشت را روایات ماثور در باب علم پیامبر ﷺ تأیید می‌کند». این تفسیر و استشهاد نمونه‌ای از تأیید تفسیر با روایات است. علامه طباطبائی در این باره تصریح می‌کند: «فهرراً تفسیری که آنان (پیامبر و اهل بیت) کنند، با تفسیری که واقعاً از انضمام آیات به همدیگر به دست می‌آید، مخالف نخواهد بود» (طباطبائی، ۱۳۵۳، ص ۸۸).

در برخی از آیات نیز برداشت علامه در نهایت به یک روایت باز می‌گردد که از لسان پیامبر ﷺ یا ائمه اهل بیت بیان شده است؛ برای نمونه، امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «مگر دین چیزی بجز حب می‌تواند باشد؟» امام سپس به آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (آل عمران: ۳۱) استشهاد می‌کند (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۱). این جمله کلیدی امام صادق علیه السلام پشتوانه‌ای مستحکم در برداشت و تفسیر از آیه گردیده و علامه به تفصیل در این باره بحث کرده است که لازمه دوست داشتن خدا، پذیرش دین و اطاعت و تسلیم در برابر اوست. در حقیقت، شریعت الهی اخلاص برای خدا را متبلور می‌سازد و اخلاص برای خدا از حب خدا شکل می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، مجموعه آموزه‌های دین خدا تنها به اخلاص برای خدا می‌انجامد و این اخلاص جز به حب مستتهی نمی‌شود (ر.ک. طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۵۷-۱۶۱). پشتوانه

۲. مفسر باید روش تفسیر قرآن را با مراجعه به سنت پیاموزد؛ چنان‌که ایشان، خود، روش تفسیر قرآن به قرآن را از پیامبر و ائمه آموخته است.

۳. مفسر باید برای تفسیر، پیش مراجعه به روایات تفسیری داشته باشد. همچنین نتیجه تفسیر قرآن به قرآن حتماً با روایات تفسیری پیامبر ﷺ و اهل بیت  هماهنگی دارد.

۴. مفسر می‌بایست روایات تفسیری هماهنگ با مضمون آیه را در تفسیر خود برگیرد.

عَلَّامَه در مقام عمل نیز روایات تفسیری را در تفسیر خود به کار برده است. در برخی از آیات، تنها مستند تفسیر عَلَّامَه، روایات تفسیری است. همچنین ایشان برخی از مبانی و قواعد تفسیری خود را به طور مستقیم از روایات برگرفته است. در برخی از آیات نیز عَلَّامَه طباطبائی پیش از تفسیر قرآن، مراجعه‌ای به روایات کرده که در این موارد، عَلَّامَه براساس پیش‌زمینه ذهنی خود - که از روایات تفسیری شکل گرفته - به تفسیر آیه پرداخته است؛ به گونه‌ای که چه بسا اگر پیش مراجعه به روایات نبود، عَلَّامَه چنین تفسیری از آیه به دست نمی‌آورد. پشتیبانی تفسیر با روایت، تأیید دوسویه تفسیر و روایات، تبیین مفاهیم مطلق آیات با روایات، توسعه مضمون آیات با روایات و مراجعه به روایات برای بررسی احتمال‌های گوناگون در آیات مبهم، از دیگر موارد کاربرد روایات در تفسیر عَلَّامَه طباطبائی است.

بر این اساس، روایات تفسیری هم در مبنا و هم در مقام استنباط و تفسیر، در تفسیر المیزان معتبر می‌باشد و عَلَّامَه بدان معتقد و ملتزم می‌باشد. رویکرد ایشان در «بی‌نیازی قرآن در بیان مفاهیم»

خوردن مشرکان می‌گوید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ﴾ (بقره: ۱۶۷). این آیه درباره مشرکانی است که با دیدن عذاب الهی، از رهبران خود بیزاری می‌جویند و می‌گویند: ای کاش ما بازگشتی به دنیا داشتیم و از آنان بیزاری می‌جستیم. خداوند در ادامه می‌فرماید: «این‌گونه، خداوند کارهایشان را - که بر آنان مایه حسرت است - به ایشان می‌نماید.»

ساختار آیه نشان می‌دهد که حسرت خوردن آنان بر شرک ورزی است، اما از امام صادق  روایت شده است که مقصود، کسی است که مالش را وانهد و آن را از روی بخل، در راه خداوند هزینه نکند، سپس بمیرد و آن را برای کسی وانهد که او آن مال را در راه بندگی یا معصیت خداوند هزینه کند... که این امر باعث حسرت او می‌شود (ر.ک. صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۶۲).

عَلَّامَه طباطبائی پس از گزارش این روایت می‌نویسد: «این معنا را عیاشی و صدوق و مفید و طبرسی نیز از امام باقر  و امام صادق  نقل کرده‌اند و این روایت از باب توسعه در شرک است و در گذشته گفتیم که این توسعه در مفهوم نیز درست است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۰۹).

نتیجه‌گیری

این پژوهش ثابت کرد که عَلَّامَه در باب جایگاه روایات تفسیری معتقد به مبانی ذیل می‌باشد:

۱. دستیابی به تفصیل آیات مربوط به احکام شرعی و نیز جزئیات داستان‌ها و معارف دست‌نیافتنی قرآن، همچون معاد، نیازمند مراجعه به روایات تفسیری پیامبر ﷺ و اهل بیت  است.

منابع

- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، ج سوم، بیروت، دار صادر.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۱۰ق، *الصحاح*، بیروت، دارالعلم للملایین.
- خطاط، مجتبی، ۱۳۹۰، *قرآن و مقتضیات فقه*، قم، تمهید.
- ذهبی، محمد حسین، بی تا، *التفسیر والمفسرون*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم، ۱۹۸۴م، *مقدمه جامع التفاسیر*، کویت، دارالدعوه.
- زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۰۷ق، *تفسیر کشاف*، ج سوم، بیروت، دارالکتب العربی.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ق، *الدر المنثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۲، *خصال*، قم، جامعه مدرسین.
- ، ۱۴۰۴ق، *من لا یحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- ، ۱۳۵۳، *قرآن در اسلام*، ج دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان*، ج سوم، تهران، ناصر خسرو.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، ج سوم، تهران، کتاب فروشی مرتضوی.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ق، *تهذیب الاحکام*، ج چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، *کتاب التفسیر*، تحقیق و تصحیح سیدهاشم رسول محلاتی، تهران، علمیه.
- فیض کاشانی، ملّا محسن، ۱۴۱۵ق، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین اعلمی، ج دوم، تهران، الصدر.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۷، *تفسیر قسمی*، ج چهارم، قم، دارالکتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۲، *اصول کافی*، ج دوم، تهران، اسلامیه.
- معرفت، محمد هادی، ۱۳۸۳، *التفسیر والمفسرون فی ثوبه القشیب*، ج دوم، مشهد، آستان قدس رضوی.
- نصیری، علی، ۱۳۸۶، *رابطه متقابل کتاب و سنت*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

نیز در مقام ردّ این باور است که قرآن بدون روایات مأثور، مفهومی ندارد؛ چنان که این باور به برخی از اخباری ها منسوب است. در حقیقت، رویکرد منسوب به اهل حدیث در مورد روایت بسندگی در تفسیر موجب شده است که علامه بحث استقلال قرآن در بیان مفاهیم را مطرح کند؛ نه اینکه روایات تفسیری نزد ایشان، بدون جایگاه و کارکرد باشد. علامه رویکرد اهل حدیث را مبنی لزوم توقف و عدم راه یابی به تفسیر برخی از آیات، هرگز نمی پذیرد و بر آن است که این گروه خرد و اندیشه را در مقام تفسیر از کار انداخته اند. علامه در مقابل این رویکرد انحرافی، بر اساس مبانی خود در زمینه وحدت موضوعی هر سوره و حاکم بودن روح یگانه بر قرآن، استنباط از قرآن را ممکن و کاربرد عقل را در تفسیر حجت و رواشمرده است. در حقیقت، علامه بسنده کردن به روایات در تفسیر را بر نمی تابد؛ نه اینکه روایات تفسیری نزد ایشان بی اعتبار باشد. خود ایشان، با استناد به روایات است که روش تفسیر قرآن به قرآن را روشی معتبر دریافته است؛ هر چند مفسری غیر معصوم از این روش (قرآن به قرآن) بهره جسته باشد. از نگاه علامه، قرآن تبیان است، اما این منافاتی با آن ندارد که مفهوم برخی از آیات به سبب عوارضی، مشکل باشد. مفسر برای پرده برداشتن از ابهام این دست آیات، می تواند به روایات تفسیری معتبر مراجعه کند و مفهوم صحیح را به دست آورد؛ چنان که خود ایشان همین روش را پی گرفته است. بنابراین روایات تفسیری افزون بر اعتبار جایگاه در استنباط مفهوم از آیات، کارکرد فراوانی در تفسیر المیزان داشته است.